

ذکر جلوس سلطان جلال‌الدین فیروز شاه بر تخت دهلی<sup>۱</sup>

به فیروزی در این فیروزگون مهد سر فیروزشه شد سرور عهد  
سن فیروز شاه در زمان جلوس از هفتاد زیاده بود. پادشاهی حلیم سلیم متواضع  
متخلق بود؛ در ایام دولت خود کارهای نمایان کرد و تا حدود غزنین و سرحد  
ترکستان لشکر کشیده با مغولان حربهای عظیم نمود و بلاد هندوستان را تمام در  
حیطه ضبط و تصرف در آورده قلعه‌های محکم در حیّز تسخیر او درآمد.

## شعر

به فیروزی در این زنگارگون<sup>۲</sup> سطح بسی قلعه گشاد از یاری فتح  
آن جناب، در ابتدای جلوس برادرزاده خود سلطان علاء‌الدین را به ایالت  
ولایت عوض فرستاد و سلطان علاء‌الدین در آن سرزمین استظهار و استعداد تمام  
پیدا کرد و با سپاه تندخوی جنگجوی روی به تسخیر دهلی نهاد و سلطان فیروز  
برگشته روز، اعتماد برادرزاده کرده به استقبال او تا کنار آب جون شتافت و چون عم  
و برادرزاده نزدیک یکدیگر رسیدند، سلطان فیروز به امید آنکه علاء‌الدین رعایت  
حقوق سابقه که در دمت او داشت [۲۰۷] خواهد نمود با پنج نفر از آب عبور نمود و  
علاء‌الدین طریق مرورت را نسباً منسباً انگاشته فیروز را به قتل رسانید و به دل قوی  
به دهلی شتافته، لوای پادشاهی مرتفع گردانید. مدت سلطنت سلطان فیروز هفت  
سال بود<sup>۳</sup>.

۱. تاریخ فیروزشاهی، ص ۱۷۵: «در تاریخ شهر سنه ثمان و ثمانین و ستمایه (۶۸۸) سلطان  
جلال‌الدین فیروز خلجی در کوشک کیلوکهری بر تخت پادشاهی جلوس کرد، مولوی سید  
احمدخان صاحب، مصحح کتاب، از قول صاحب مثنوی مفتاح‌الفتح، تاریخ صحیح جلوس  
را، تسع و ثمانین و ستمایه ۶۸۹ قید کرده است.

به‌گناه چاشت با فیروزی سال ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال»  
۲. اصل: کوی.

۳. تاریخ فیروزشاهی، ص ۲۴۵ به بعد: «سلطان جلال‌الدین دست علاء‌الدین گرفته جانب خود  
می‌کشید، اشارت غداران سنگدل در کار شد، محمود سالم که مفرد و مفروزاده بداصل  
سامانه بود تیغ جانب سلطان انداخت آن تیغ کاری نیامد، دست آن خاکسار بدروز بریده،

## ذکر جلوس سلطان علاء‌الدین محمد شاه بن سلطان مسعود

## بر دارالملک دهلی

در شهور سنهٔ خمس و تسعین و ستمایه [۶۹۵] بردارالملک دهلی مستولی شد. آن جناب پادشاهی تندخوی جبارصفت بود\*. بلاد هندوستان به تمام در حیطهٔ ضبط و تصرف او بود و از بیجانگر<sup>۱</sup> خراج می‌گرفت. در تاریخ فیروزشاهی مسطور است که در طویلهٔ سلطان علاء‌الدین هفتاد هزار اسب بسته بود. امیر خسرو دهلوی\* - قدس سره - دیباچهٔ کتاب خمس را به نام بااحترام او موشح ساخته و از دلیری او بسیار سخن گفته.

## شعر

علی‌وار از غزا آفاق گیری  
که اوصافش نگنجد در ضمیری  
ز دولت هم به دوران امیری  
سلیمان شد به ملک دیوگیری

مدت بیست و یک سال در تمامی بلاد هندوستان به سعادت و کامران سلطنت کرد و در آخر عمر، الف‌خان را که امیرالامرا و برادر زنتش بود، به اغوای خواجه کافور و حسام‌الدین ملک که حلّ و عقد امور در دست ایشان بود و از جانب خود پسر خضرخان که خواهرزادهٔ الف‌خان بود بدگمان شد و خواجه<sup>۲</sup> کافور و ملک حسام‌الدین را به طلب شاهزاده که در قطری از اقطار ولایت بود فرستادند و نامه‌ای مشتمل بر عنایت موفور و مرحمت غیرمحصور نوشته نزد شاهزاده ارسال داشتند. هر چند شاهزاده را کشته شدن خال موجب ملال بود، اما جز امتثال امر چاره‌ای نداشت. به ضرورت متوجه پایهٔ سریر اعلیٰ شد، و بعد از

→ تیغی دیگر انداخت و سلطان زخم خورده، جانب آب دوید و در حالت دویدن جانب آب از زبان سلطان بیرون آمد، ای علاء بدبخت چه کردی و اختیارالدین هُود کافر نعمت بی‌دولت دنبال سلطان رفت و آن چنان پادشاهی عدوبند و کشورگشای مسلمان سنی را در زمین انداخت و سر آن چنان سروری از تن بیرید و همچنان خون‌چکان پیش سلطان علاء‌الدین آورد و شنیدم که سلطان جلال‌الدین در حالت سربریدن دو کلمهٔ شهادت گفت و نزدیک افطار به دولت شهادت رسید».

۱. اصل: پتجانگر، بیجانگر: مملکتی است در جنوب هندوستان، بلاد آن بر ساحل بحر عمان کشیده و دارالملک آن مملکت را نیز بیجانگر خوانند. (خاتمه شاهد صادق، ص ۶۱).

۲. اصل: خوجه.

وصول به پایه سریر سلطنت، مصیر خواجه کافور پرتزورپر چون از جانب شاهزاده خایف بود به ذروه عرض اعلی رسانید که چون پادشاه به قتل الف‌خان اقدام نموده‌اند، شاهزاده را که خواهرزاده اوست با حشم و سپاه به ولایت خویش فرستادن از طریق حزم و احتیاط دور است، و از اتفاقات سیه<sup>۱</sup> در آن ایام، سلطان بیمار شد و خواجه کافور فرصت یافته زبان به عیوب شاهزاده برگشاد و گفت:

## شعر

ز خصم ار خسته <sup>۲</sup> شد ذات سلیمت <sup>۳</sup>	کتون از قره‌العین است بیعت
گذارد او در این بسی‌زوریت زور	نمک را نشمرد کس چون شود شور
صواب آن شد که این در خطرناک	به درجی ماند از دست کسان پاک
نهد چو تاج صحت شاه در برج	توان بیرون کشیدن گوهر از درج

سلطان را سخنان کافور پسندیده آمده شاهزاده را به حصار [۲۰۸] کالیز فرستاده آنجا بداشت و موگلان آگاه بر وی گماشت. مرض سلطان روی در تزیاید نهاده در هفتم شهر شوال سنه خمس عشر و سبعمائه [۷۱۵] از دار فانی به سرای جاودانی شتافت. چون کافور بی‌رحم بنا بر خوفی که از طرف خضرخان در خاطر داشت، در اثنای آن حال که امرا و ارکان دولت به مراسم عزای پادشاه مغفرت‌مآل مشغول بودند، سنبل نامی که از جمله خواصان خاص پادشاه بود به حصار کالیز فرستاد تا جهان‌بین خضرخان را به میل آتشین نابینا ساختند. چون این خبر به امرا و ارکان دولت رسید، کافور مفسد مغرور را به زهر هلاهل از میان برداشتند. قریب دو سه ماه در باب نصب نمودن پادشاه میان امرا و رؤس سپاه مخالفت بود؛ آخر الامر در روز یکشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه ست عشر و سبعمائه [۷۱۶] سلطان قطب‌الدین مبارک شاه بن سلطان علاء‌الدین را به پادشاهی برداشته بر سریر سلطنت نشانیدند.

۲. اصل: جسته.

۱. اصل: سند.

۳. اصل: سلامت.

## ذکر سلطنت سلطان قطب‌الدین

## مبارک شاه بن سلطان علاء‌الدین

آن جناب، پادشاه خوب صورت نیکوسیرت بود، اما در ابتدای جلوس تیغ بی‌رحمی از نیام برکشیده برادران و وارثان ملک را به تمام از هم گذرانید و از برای بهانه‌جویی، خواصی را به حصار کالیز فرستاده به برادرش خضرخان که از الم نابینایی در گوشه‌ای نشسته بود و دل بر وصال دولران، که انیس روزگار و مونس شبهای تارش بود بسته پیغام داد که کنیزی دولران نام که صبح تا شام در خدمت آن برادر است باید که بی‌درنگ به پایه سریر اعلی فرستد. خضرخان چون بر مضمون پیغام پادشاه بهانه‌جو اطلاع حاصل کرد، در جواب گفت:

## شعر

که شه را ملک‌رانی چون وفا کرد  
دول‌رانی به من باید رها کرد  
چو دولت دور گشت از خانی من  
دول‌رانیست دولت‌رانی من  
ور این دولت ز من هم دور خواهی  
مرا بی‌دولت و بی‌نور خواهی  
چو با من هم‌رهست این یار جانی  
سر من دور کن آنکه تو دانی

چون قاصد بازگشت و مضمون این ابیات را به عرض سلطان رسانید، آتش خشم شاهانه اشتعال پذیرفته یکی از نزدیکان را فرستاد تا شعله حیات آن پادشاهزاده ستمدیده را به تیغ آبدار فرو نشانند، و دولران نیز در مفارقت آن یار عزیز قصد خود کرده جان به جانان تسلیم نمود و امیر خسرو دهلوی نسخه خضرخان و دولران را در بیان حال ایشان نظم ساخته است. [در تاریخ فیروزشاهی مسطور است که، قطب‌الدین مبارک شاه، به کنیزی عاشق شده او را خسروخان [۲۰۹] لقب نهاد و امیرالجیوشی و لشکرکشی را به او تفویض نموده به اطراف و اکناف ولایات می‌فرستاد. یک مرتبه او را با سپاه فراوان از دهلی به ولایت دکن و تلنگانه نامزد کرد. آن شیر ماده و آن عقرب، دنب بر پشت نهاده متوجه آن دیار شد. اکثر رایان و راجگان آن بلدان از در اطاعت و انقیاد در آمده، به ادای باج و خراج

اذعان نمودند، مگر راکهوراو که والی حصار دیوگیر بود پشت اعتماد بر حصانت و متانت آن حصار باز داده جمعی را به محافظت حصار مذکور بازداشتند، خود با حشم و سپاه به جبالی که صعود بر آن دشوار بود پناه برد. خسروخان با سپاه اسلام از عقب آن مشرک متوجه جبال راسخه‌الهنیان شده ارباب ایقان و عبده اوئان به هم درآمیخته حرب عظیم درهم پیوست. قتلغ میرشکار که سپهسالار خسروخان بود، در آن معرکه کارزاری نمود که داستان رستم و اسفندیار منسوخ گشت، گبران از غایت حیرت انگشت زینهار بر دهان نهاده فریاد الامان بر کشیدند.

## شعر

جهان را قدیم آمد این رسم و پیشه      که هندو بود صید ترکان همیشه  
 القصه، خان خسرو خطاب بعد از اطاعت و انقیاد راکهوراو با لشکر جنگجوی  
 تیزرو<sup>۲</sup> متوجه تلنگانه شد و اول عزم تسخیر حصار ارنگل، که حصنی بود در غایت  
 متانت و رزانت، نمود. گویند دو حصار بود بر روی یکدیگر کشیده یکی از سنگ و  
 دیگری از گل و هرگز کمند اندیشه هیچ پادشاهی کشورگیر بر کنگره تسخیر آن  
 نرسیده بود.

## شعر

دو حصنش یکی گل یکی سنگ خارا<sup>۳</sup>      برو مرغ را برپریدن نه یارا  
 برو نی ز پهنای جهانی مدور      درونی جهان در جهان حصن دیگر  
 برآمد سپه سر به سر بر ارنگل      چران گشت هندو به کهار و جنگل  
 لشکر اسلام بر ظاهر حصار مذکور نزول نموده از هر طرف دست به قلعه گشایی  
 برآوردند. مدت مدید میانه آن دو گروه نیران محاربه و مضاربه ملتهب و مشتعل بود،  
 عاقبت لشکر اسلام غالب آمده یک حصار را مسخر ساختند و غلغله تکبیر بر فلک  
 اثیر رسانیده به منطوق «و قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً»<sup>۴</sup> به حسام خون آشام دمار از روزگار  
 بی دینان نافرجام برآورده همت بر تسخیر قلعه دوم گماشتند. عاقبت، رای که والی

۲. اصل: تیزراو.

۱. اصل: میراشکار.

۴. انعام (۹)، آیه ۳۶.

۳. اصل: خاراها.

آن ولایت بود چون کار خویش را زار دید چاره‌ای جز آن ندانست که از در مصالحه درآید و خصم قوی را به بذل مال گوشمال دهد، لاجرم رسولان چرب‌زبان با تحف و هدایا به درگاه خان فرستاده از صلح و صلاح سخنان گفته [۲۱۰] تن به عجز درداد و زر و جواهر بسیار و صد سلسله قیل مست و اسبان تازی نژاد تیزرفتار از حصار بیرون فرستاد و متقبل شد که هر ساله مبلغ خطیر به رسم خراج به دارالملک دهلی ارسال دارد. خسروخان با فتح و نصرت همعنان، متوجه پایه سریر ثریامکان گشته، منظور نظر عاطفت و احسان گردید و چون مدت چهار سال و دو ماه از سلطنت سلطان مبارک شاه سپری شد، خسروخان ملعونه قصد ولی نعمت خود کرده او را شهید ساخت و مدت چهار ماه در دهلی سلطنت نمود، عاقبت امرا و سران لشکر و بزرگان کشور ائتفاقی نموده به تاریخ سنهٔ عشرين و سبعمایه [۷۲۰] سلطان محمد بن سلطان مبارک شاه را که به سلطان تغلق اشتهاار دارد بر تخت سلطنت و مسند ابهت نشاندند.

### سلطان تغلق بن سلطان مبارک شاه

آن جناب مدت چهار سال و چند ماه سلطنت کرد و عاقبت خانه بر سرش فرود آمده هلاک گشت و از احوال او زیاده بر این چیزی معلوم نشد. بعد از وی قاضی محکمهٔ تقدیر، عروس ملک دهلی را با پسرش سلطان محمد شاه عقد بست. سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق در شهر سنهٔ خمس و عشرين و سبعمایه [۷۲۵] آن جناب به جای پدر فرمانروا گشت. خدمتش پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود. جواهر و زر در نظر همت او برابر سنگ و خزف قیمت و قدر نداشت. در امور سلطنت و ضبط مملکت به غایت دانا بود و در فن حکمت و انشا نهایت مهارت<sup>۱</sup> و فصاحت ظاهر می‌نمود و در کمانداری و اسب تاختن و شمشیر زدن و شکار انداختن گوی مسابقت از اقران می‌ربود. در حبیب‌السیر<sup>۲</sup> مسطور است که جناب فضیلت شعاری مولانا معین‌الدین محمد اسفرائینی در تاریخ هرات

۲. حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۴۷۳.

۱. اصل: مهارب.

آورده که در زمان دولت سلطان محمد شاه، مولانا جمال‌الدین بن حسام‌الدین بدائونی<sup>۱</sup> به هند رسیده بود و قصیده‌ای در مدح پادشاه در سبک نظم کشیده. مطلعش این است:

## شعر

الهی تا جهان باشد نگه‌دار این جهان‌بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان بن سلطان را  
چون جمال‌الدین در مجلس جنت‌آیین حاضر شده این مطلع را بر پادشاه خواند  
آن حضرت فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده  
بیرون نمی‌توانم آمد. آنگاه مولانا را در مجلس جای نموده نشانیدند و اشارت به  
خازنان شد که صره‌های زر بیاورند. به موجب فرمان خزانه‌چیان بدره‌های زر آورده  
برگرد مولانا چیدند تا با سرش برابر شد. مولانا در آن حال برخاست<sup>۲</sup> و بایستاد.  
سلطان را این [۲۱۱] حرکت خوش آمد؛ فرمود که دیگر زر بیاورند. چندان زر آوردند و  
برگرد مولانا چیدند که با قامت او برابر شدند.

## مصراع

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

چون مدت بیست و شش سال به سعادت و اقبال بر سریر کامرانی و مسند  
جهانبانی روزگار گذرانید، در ماه ذوالحجه سنه احدی و خمسين و سبعمایه [۷۵۱]  
در وقتی که از گجرات به سند می‌رفت، از این دار پر ملال به جهان باقی انتقال  
فرمود. بعد از وی عم‌زاده‌اش سلطان فیروز در محرم سنه اثنی و خمسين و سبعمایه  
[۷۵۲] در وقتی که از گجرات به سند می‌رفت، از این دار پر ملال به جهان باقی انتقال  
فرمود. بعد از وی عم‌زاده‌اش سلطان فیروز در محرم سنه اثنی و خمسين و سبعمایه  
[۷۵۲] قایم‌مقام او گشت و به طرف دهلی روان شد و در اواخر جمادی<sup>۳</sup> الاخر سنه  
مذکور به دارالسلطنه دهلی درآمده بر تخت سلطنت بنشست.

۲. اصل: به راست.

۱. اصل: بهدایتی.

۳. اصل: جمیدل.

## ذکر سلطنت سلطان فیروز شاه

آن جناب پادشاهی بود به صفات حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و به مکارم ذات و جودت صفات پیراسته و به صحبت علما و فضلا به غایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل، رایت عدل‌گستری و لوای دین‌پروری در عصر آن پادشاه عالیجاه همواره برافراشته بود. رعایا و برایای هندوستان در زمان دولت هیچ پادشاهی فراغت نداشته‌اند که در زمان او. چون عمر آن پادشاه دریا نوال به نود سال رسید، در سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمایه [۷۸۱] خلف رشید خود محمد شاه را ولیعهدی داده به سلطان ناصرالدین ملقب گردانید و لوای سلطنت او را مرتفع ساخته به اوج کیوان رسانید. چون آن جناب به غایت بی‌اعتدال بود، امرا از اطوار ناهموار او به تنگ آمده با وی مخالف شدند؛ بعد از محاربه فرار نمود. سلطان فیروز رقم عزل بر سلطنت او کشیده به جهت انتظام مملکت، نبیرهٔ خود تغلق خان بن فتح خان را ولیعهدی داد و در چهارم شوال سنهٔ تسعین و سبعمایه [۷۹۰] از این سرای سریع الزوال انتقال فرمود. ایام سلطنتش سی و هشت سال و نه ماه بود. بعد از وی سلطان تغلق شاه بن فتح خان به موجب فرمان بر تخت سلطنت دهلی نشسته به سلطان غیاث‌الدین موسوم شد و بعد از پنج ماه و ده روز که در حکومت گذرانیده بود به دست امرا کشته شد و بعد از وی ابوبکر شاه بن ظفرخان به پادشاهی نشست و بعد از دو سال و چهار ماه او نیز کشته شد و بعد از وی باز سلطان محمد شاه بن فیروز شاه که از امرا فرار نموده بود، تغییر اطوار خود داده دیگر بار بر مسند سلطنت قرار گرفت و در شهور سنهٔ تسع و تسعین [۲۱۲] و سبعمایه [۷۹۹] در گجرات شهری بنا نهاده، محمدآباد نام کرد. مظفرخان را که شرابدار سلطان فیروز بود، به تجدید چتر شاهی بر سرش داشته، مرتبهٔ او را بر سابق افزود و مدت سلطنت محمد شاه شش سال بود. بعد از او پسرش همایون خان ملقب به سلطان علاء‌الدین گردید و یک ماه سلطنت کرده به مرض مفاجا در گذشت. بعد از او برادرش سلطان محمود شاه در سن نه سالگی والی دهلی گردیده ملقب به سلطان ناصرالدین گشت. در ایام او بعضی از امرا نصرت خان بن فیروز شاه را به پادشاهی برداشته علم مخالفت



برافراشتند. نصرت‌خان در فیروزآباد، و محمود شاه در دهلی که مسافت بینهما یک فرسخ زیاده نیست مقام داشتند. آخر به امداد سلطان محمد شاه گجراتی سلطنت بر سلطان محمود شاه قرار یافت و نصرت شاه به طرف ملتان شتافت و ملو خان که رکن رکن دولت فیروز شاهی بود در وکالت و نیابت سلطان محمود مدخل ساخته در آن کار استیلا و استقلال تمام یافت. در شهور سنهٔ احدی و ثمانمایه [۸۰۱] حضرت صاحبقران گیتی ستان، امیر تیمور، لشکر قیامت‌اثر را به طرف هندوستان کشید و بر ظاهر دهلی با سلطان محمود و ملو خان مجاربه نموده سلطان محمود و ملو خان فرار بر قرار اختیار کرده، دارالملک دهلی با توابع و مضافات به تصرف بندگان حضرت صاحبقران درآمد و بعد از مراجعت صاحبقران به ولایت توران، سلطان محمود باز مملکت موروثی را در حیطة ضبط و تصرف درآورد و در شهور سنهٔ خمس و ثمانمایه [۸۰۵] به اجل طبیعی درگذشت. بعد از فوت آن جناب، دولتخان نامی یک سال سلطنت نمود و بعد از او خضرخان که با حضرت خاقانی شاهرخ میرزا معاصر بود، بر سریر سلطنت دهلی متمکن گشت. بعضی او را از خاندان سیادت شمرده‌اند و او ملازم سلطان فیروز شاه بود و در زمان سلطنت فیروز شاه، ایالت ملتان و آن حدود بدو مفوض بود و در زمان دولت سلطان محمود اظهار مخالفت نموده تا نزدیک دهلی ولایت را متصرف شد و در سنهٔ سبع عشر و ثمانمایه [۸۱۷] بر سریر سلطنت دهلی جلوس فرمود و در خطبهٔ اول نام میرزا شاهرخ را مذکور می‌ساختند و بعد از آن دعای خضرخانی می‌کردند. آن جناب پادشاه عادل دادگر و خسرو باذل رعیت پرور بود. مدت هفده سال در سلطنت گذرانید و در شهور سنهٔ تسع و عشرين و ثمانمایه [۸۲۶] به عالم باقی انتقال نمود. بعد از وی پسرش سلطان معزالدین مبارک شاه تاج شاهی بر فرق همایون [۲۱۳] نهاده رایت سلطنت برافراشت و با رعایا و برابری و وجه پسندیده سلوک نمود، دقیقه‌ای از دقائق عدالت فرو نگذاشت و چون نوزده سال در پادشاهی و سلطنت به سر برد در سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمایه [۸۴۷] یکی از ملازمانش او را شهید ساخت. بعد از وی، برادرزادهٔ او، سلطان محمد شاه بن فرید شاه بن خضرخان والی

دهلی گردید و بعد از چهارده سال او نیز چون دگران دست از این جهان برداشت و سلطنت را به خلیف رشید خود سلطان علاء‌الدین گذاشت. در ایام دولت سلطان علاء‌الدین در شهر سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمایه [۸۵۵] سلطان بهلول افغان یا لشکر فراوان بر سر او آمده بین‌العسکرین نیوان محاربه به اشتعال<sup>۱</sup> درآمد، آخر الامر سلطان بهلول غالب آمده بر سریر سلطنت دهلی بنشست و زمانهٔ بی‌اعتبار و حوادث روزگار بساط نشاط آن سلاطین نامدار و خواقین کامکار را درهم نوردیده به دست بیداد ساغر دولت ایشان را بشکست.

### شعر

چنین است آیین این خاکدان	بقای جهان کی بود جاودان
چو خورشید تابد ز اوج کمال	همان لحظه یابد کمالتش زوال
به عالم که افروخت شمع بقا	که نشانند آن را نسیم فنا
گلی در بهار جهان کی شکفت	که باد خزانش ز گلبن نرفت

در واقعات جناب فضایل مآب، شیخ زین‌رحمه‌الله تعالی - مسطور است که از قدیم‌الایام پای تخت تمامی کشور هندوستان دارالسلطنت دهلی بوده، هر والی مطاع که در هریک از بقاع و قلاع طریق حکومت می‌پیموده است، اطاعت تخت‌نشین آن خیرالقلاع و البقاع می‌نموده و از اوان طلوع نیّر خلافت سلطان شهاب‌الدین غوری تا زمان غروب آفتاب جاه و جلال سلطان فیروز شاه که برادرزادهٔ سلطان محمد تغلق بود سلطنت هند بر این اسلوب آمده و لباس حکومت مطلقاً از غیر والی دهلی مسلوب بوده، بعد از طغی بساط دولت و زندگانی سلطان فیروز شاه هرج و مرج به حال ولایت هند راه یافته، بعد از اندک مدتی دولت آن طبقه به نهایت انجامید، چنانچه در ضمن حکایت گذشته به وضوح پیوست، و بعد از انقراض دولت آن طبقه عالیشان، پنج طایفه از اهل اسلام در دیار و بلاد هندوستان فرمانروا گشته دعوی انا و لاغیری می‌کردند و از رایان بزرگ و راجگان که عبارت از حکام هندو باشد، چندی دیگر بودند و شرح حال هریک در این اوراق در محل خود [۲۱۲] سمت گزارش خواهد پذیرفت، ان‌شاء‌الله تعالی.

# گفتار دوم از مقاله هفتم

## در ذکر سلطنت افغانان

طایفه اول از طوایف خمس سلاطین افغانانند که بر تخت سلطنت دهلی متمکن گشته از بهره<sup>۱</sup> تا بهار<sup>۲</sup> در حیطة اقتدار ایشان بود و اول کسی که در این طایفه ظهور نموده به عنایت یزدانی و توفیق سبحانی قدم بر سریر سلطنت و مسند ابهت نهاد، سلطان بهلول لودی بود که عمده و اشرف آن قبیله است، چنانچه مذکور شد، در شهور سنه خمس و خمسين و ثمانمائه [۱۸۵۵] با سلطان علاءالدین محاربه نمود بر او غالب گشت و بر تخت دهلی بنشست و مدت چهل سال به دولت و اقبال روزگار گذرانیده در سنه خمس و تسعين و ثمانمائه [۱۸۹۵] به عزم سفر آخرت بر باد پای اجل سوار شده روی به راه آورد و بعد از وی پسرش سلطان سکندر، به جای پدر فرمانروا گشته تاج و افسرازوی زیب و زینت پذیرفت و تخت و دولت از وی سمت اصالت<sup>۳</sup> گرفته کافه انام را به کرامت<sup>۴</sup> و احسان و رأفت و امتنان توید داده، ابواب معدلت و سخاوت بر روی روزگار طوایف انسان برگشاد و در معموری و آبادانی ولایت و بلدان سعی موفور به ظهور رسانیده، مردم کاردان به ضبط ولایات فرستاد

۱. بهره: نام قصبه‌ای است در نزدیکی لاهور (برهان).

۲. بهار: ایالتی در هند، میانه جونپور و بنگاله، در شمال شرقی دکن، مرکز آن پتنه است (خاتمه شاهد صادق، ص ۶۰).

۳. اصل: کرمت.

۴. اصل: اصالت.

و در زمان سلطنت خود، دارالملک دهلی را گذاشته، خطهٔ اگره<sup>۱</sup> را مقر سلطنت ساخت و چون مدّت بیست و سه سال در ایالت و کامرانی به سر برد، مانند دیگران نقد حیات را به قابض ارواح سپرد و در شهور سنهٔ ثمان و عشر و تسعمایه [۹۱۸] خلف رشید آن جناب سلطان ابراهیم در دارالخلافة اگره رایت استیلا و استقلال برافراخته با رعایا و برابرا بوجه احسن سلوک می فرمود و چون بر ساقهٔ دولت واقع شده بود در تاریخ سنهٔ اثنی و ثلثین و تسعمایه [۹۳۲] پادشاه سلیمان‌جاه، ظهیرالدین محمد بابر پادشاه با سپاه گردون توان به صوب هندوستان نهضت فرموده در موضع پانی پت<sup>۲</sup> با سلطان ابراهیم محاربه نموده شکست بر لشکر ابراهیم افتاده، آن جناب در اثنای گریز به دست مغولان به قتل رسید و ملک و مال او به تصرف بندگان بابر پادشاه درآمد، چنانچه شرح این حال و تبیین این مقال در گفتار سوم از مقالهٔ پنجم به وضوح پیوسته و مدّت چهارده سال اکثر بلاد هند در تحت ضبط و تصرف مغولان بود تا آنکه شیرخان افغان که از اوسط خلیفه بود و در ابتدای استیلائی مغولان بر بلاد هند، ملازمت سلطان حسین برلاس که یکی از امرای پادشاه بود می نمود و مردم و بعضی از افغانان او را نیز از طبقه [۲۱۵] لودی و اشرف آن قبیله می دانند، آن جناب به مرور ایام جمعی از افغانان که در اطراف و انحای ولایات پریشان و سرگردان می گشتند، با خویش متفق ساخته اول حصار خبارا را که حصنی بود در غایت محکمی و استواری به مکر و فریب بگرفت و جمعی را به محافظت آن حصار بداشت و با حضرت پادشاه عالم مدار همایون پادشاه بن پادشاه وافر تهوّر سلطان بابر در مقام اطاعت و انقیاد درآمده بر حسب ظاهر تملّقات عادی به کار می داشت و باطناً رایت مخالفت برافراشته در جمع لشکر و استعداد آلات محاربه مشغول بود. در ایامی که حضرت پادشاه ربیع مسکون محمد همایون به صوب گجرات نهضت فرمود و مدّت یک سال و چند ماه در آن ولایت توقف نمود، شیرخان فرصت را غنیمت شمرده اکثر ولایت که در آن طرف آب گنگ واقع

۱. اگره: یا اگرآ شهری است در هند که اکبرآباد نیز گفته می شد و مدتها پایتخت تیموریان هند بود. اکنون جزو ایالت او تارپرادش است. (دایرةالمعارف فارسی).

۲. پانی پت: شهری است در پنجاب شرقی هند (دایرةالمعارف فارسی).

بود متصرف شد و لشکر بسیار درهم کشیده اظهار مخالفت کرد و در همان ایام قلعه رهداس<sup>۱</sup> که اساس آن در محکمی با سد سکندر برابری می کرد و برج و بارویش در ارتفاع با ایوان کیوان دعوی همسری می نمود، در حیطه او درآمد و در شهر سنه ست و اربعین و تسعمایه [۹۴۶] که حضرت پادشاه جم جاه همایون پادشاه بالشکری اندک از بنگاله متوجه اگره بود در موضع جوسا سر راه بر آن پادشاه گیتی پناه گرفته دستبردی عظم نمود و در همان سال بر ولایت هندوستان فرمانروا شده در دارالملک دهلی بر تخت سلطنت بنشست.

### ذکر سلطنت شیرخان افغان

آن جناب پادشاهی بود در کمال عظمت و استقلال و خسروی در نهایت شوکت و اجلال، لشکر فراوان و سپاه بی پایان در ظل رایت و لوای ظفردرایت او جمع بودند. چون در میانه سلاطین هند، اسب معتبر است و عدد لشکر را از شمار اسب قیاس می نمایند، بین الانام چنان اشتها یافته که نه لک اسب که عبارت از نهصد هزار باشد در لشکر شیرخان داغ تملیک داشتند و سه هزار فیل قوی هیکل کوه پیکر خزانه و اسباب سلطنت او را برمی داشتند. خزاین و دفاین سلاطین بنگاله که سالهای دراز جمع شده بود، با اسباب و اموال و افراس و افیال مغولان به تمام در حیطه تصرف او درآمد و حکم شده بود که در ممالک محروسه از برای تجار و مسافرانی که از دیار قریب و بعید می آیند، در هریک فرسخ شرعی کاروان سرای بسازند و مابین هر دو کاروان سرا را درختها نشانیده خیابانها پردازند تا مسافران [۲۱۶] روز در سایه به راه روند و شب در کاروان سرا خواب امن نمایند و در هر کاروان سرای چند در دکان ساخته بودند و مردم نشانیده و از جنس ماکول، بلکه ملبوس نیز آنچه مسافران را در کار بود در آن دکا کین یافت می شد و همچنین از برای فقرا و مساکین که زاد و توشه راه نداشتند، وظیفه تعیین فرمود و هر روز چند دیگ طعام پخته جهت این جماعت در مجموع کاروان سراها مهیا بود، اما با وجود این

۱. رهداس = رهناس؛ در دامنه کوه کشمیر است. (تاریخ الفی، ص ۲۱۱).

همه حشمت و شوکت، آداب سلطنت و طمطراقی که سلاطین را می‌باشد، نداشت؛ مثل سایرالناس سلوک می‌فرموده و گاه از توبه اسبها نیز نخود بیرون می‌آورد و می‌خورد، اما رعایا و برابرا در عهد او آسوده خاطر و مرغه الحال بودند و عموم اوقات خود را به نشاط و سرور صرف می‌نمودند و والی گجرات و سلاطین دکن مجموع در مقام اطاعت و انقیاد درآمده احکام او را اذعان می‌فرمودند. چون مدت شش سال و چند ماه از دولت و سلطنت او سپری شد، در پای قلعه کلنجر<sup>۱</sup> به محاصره مشغول بود که به یک‌بار ناگاه آتش در داروخانه افتاده شیرخان با جمعی از مهربان که نزدیک به داروخانه ایستاده بودند از اشتعال و التهاب آن نیران خرمن حیاتشان پاک بسوخت، اما در همان روز حصار مذکور مفتوح گشت<sup>۲</sup> و شیرخان بعد از یک روز جان شیرین را به خالق جهان آفرین تسلیم نمود و بعد از وی پسرش اسلیم شاه<sup>۳</sup>، در شهور سنه اثنی و خمسین و تسعمایه [۹۵۲] قائم‌مقام پدر شده، رایت عز و جاه بر اوج مهر و ماه برافراخت و در امور سلطنت و ضبط مملکت به استقلال شروع نموده به بسط بساط نشاط و عیش پرداخت و تا شهور سنه احدی و ستین و تسعمایه [۹۶۱] در عیش و کامرانی به سربرد و بعد از آن روی به عالم جاودان نهاده جهان فانی را به دیگران سپرد. بعد از وی فتور و قصور در دودمان شیرخان راه یافته دیگر کسی به استقلال پادشاهی نکرد و اسکندر نامی که هم از آن طبقه بود، چند روزی رایت ایالت برافراخته بر تخت دهلی سلطنت نمود و در شهر رجب سنه اثنی و ستین و تسعمایه [۹۶۲] از سپاه ظفر دستگاه پادشاه ربع مسکون، محمد همایون شکست یافته، لشکرش متفرق و پریشان شد و ولایت هندوستان کره بعد اخری و ثانیاً بعد اولی در تحت تصرف پادشاه سلیمان‌مکان درآمد و الحال هده که تاریخ هجرت نبوی - صلوات‌الله و سلامه علیه - به نهصد و هفتاد و یک

۱. کلنجر = کالنجر: قلعه‌ای است در مولتان (ذغت‌نامه).

۲. تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۲۸: «و در آخر روز که دوازدهم ربیع‌الاول سنه اثنی و خمسین و تسعمایه (۹۵۲) بود خبر فتح قلعه شنیده و دیعت حیات سپرد.»

۳. تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۲۹: سلیم شاه. «جلال‌خان به سعی عیسی‌خان صاحب و دیگر امرا در تاریخ پانزدهم ماه ربیع‌الاول سنه اثنی و خمسین و تسعمایه (۹۵۲) در پای قلعه کلنجر جلوس فرموده مخاطب به اسلام شاه گشت و بر زبان‌ها سلیم‌شاه مذکور است.»

رسیده، اکثری بلاد هندوستان در حیطة تصرف حضرت پادشاه جم‌جاه دین‌پرور سلطان جلال‌الدین اکبر بن [۲۱۷] پادشاه مغفور محمد همایون است. امید که همیشه ذات خجسته صفات این پادشاه عدیم‌المثال بر سریر عزّ و اقبال متّکی و بر معارج ابهت و اجلال مرتقی باد، بمحمد و آله خیر آل.

طایفه دوم از طوایف خمس، سلطان حسین شرقی\* است که پادشاه جونپور<sup>۱</sup> بوده و جدّ اعلاّی سلطان حسین سقاء سلطان فیروز شاه بود و این طبقه را بری گویند. بعد از وفات سلطان فیروز، هوای سلطنت و فیروزی در سر ایشان افتاده به یمن تأییدات الهی از سقایی به پادشاهی رسیدند و ولایت جونپور با توابع و لواحق بر ایشان استقرار و استمرار یافته؛ جونپور از تبعیت دهلی بیرون آمد. در وقایع شیخ زین مسطور است که قبل از ظهور و استیلای سلطان بهلول لودی افغان از بهره تا بهار در تصرف والی جونپور بود. چون سلطان بهلول بر دارالملک دهلی مستولی گشت، تخت جونپور را نیز تسخیر کرده باز تابع دهلی ساخت و تا زمان سلطان سکندر و سلطان ابراهیم حال بر این منوال بود و زمان دولت بریان زیاد امتدادی نیافت.<sup>۲</sup>

۱. جونپور: شهری است در هند که در ایالت اوتارپرادش بر رود گومتی به فاصله ۵۶ کیلومتری شمال غربی بنارس واقع است (دایرة‌المعارف فارسی).

۲. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۱۰. «دولت آن دودمان در سته احدی و ثمانین و ثمانمانه (۸۸۱) سمعت انقراض پذیرفته است».

# گفتار سوم از مقاله هفتم

## در ذکر سلاطین خلجی<sup>۱</sup>

طایفه سوم از طوایف خمس، سلاطین خلجی اند و اول این طبقه، ملک محمد بختیار خلجی بوده و اصل او از ولایت غور است. در زمانی که قطب‌الدین ایبک به نیابت سلطان شهاب‌الدین غوری [در] ایالت دارالملک دهلی [حکومت] می‌نمود، محمد بختیار به هند و به واسطهٔ وفور شجاعت، روز به روز کار او در ترقی بود، تا آنکه او را به ضبط ولایت اوده فرستاد و آن مملکت را مسخر ساخت و متوطنان آنجا را به دین مسلمانی هدایت نموده بعد از آن به امداد قطب‌الدین ایبک لشکر بر سر رای لکمیر که بر طرف شرقی ولایت بهار بود و مملکت وسیع عریض داشت کشید و خزاین دقاین که رای لکمیر در مدت هشتاد سال جمع نموده بود، به دست محمد بختیار درآمد رای لکمیر را از ملک و مال بی بهره ساخت و بعد از آن به فتح لکنوتی که دارالملک بنگاله است پرداخت و تا شهر بردهن که سرحد چین است در حیطه تصرف درآورد و مدت دوازده سال در آن دیار حکومت کرد و بعد از او، پسرش ملک عزالدین رایت ایالت برافراخته مدت چهار سال در سلطنت



و اقبال گذرانید و چون آن جناب از جهان فانی خویش را به دار بقا رسانید، برادرش ملک علاء‌الدین علی به فرمان سلطان قطب‌الدین ایبک که والی دهلی بود حاکم آن ولایت شد و این ملک علاء‌الدین با [۲۱۸] برادر و پدر نسبت به قطب‌الدین ایبک، همواره طریق اطاعت مسلوک می‌داشته‌اند چون سلطان قطب‌الدین به حکم خالق جهان آفرین روی به فردوس برین آورد، ملک علاء‌الدین چتر سلطنت بر سر خویش گرفته در آن ولایت دم از استقلال زد، اما به سبب ظلم و ستم، زمان سلطنتش زیاده امتدادی نیافت. در روضة‌الصفاء<sup>۱</sup> مسطور است که ملک علاء‌الدین خلجی، اگرچه مرد شجاع [و] دلیر بود، اما از عقل و خرد بهره‌ای نداشت. بسیاری از امرای خلیج را بی‌موجب بکشت. در روز بار، ملک عراق و خراسان را بر ملازمان قسمت می‌کرد و هیچ‌کس را یارای آن نبود که بگوید ملک عراق و خراسان از تو نیست و این چه مهمل است که تو می‌گویی. عاقبت قوم خلیج از حرکات نامقبول و سخنان نامعقول او به تنگ آمده امرا و لشکریان اتفاق نمود و به قتل او اقدام نمودند و ملک حسام‌الدین عوض غوری را که هم از آن طبقه بود به جای او نصب فرمودند. آن جناب به سلطان غیاث‌الدین ملقب شده ابواب عدالت و مکرمت بر روی سپاهی و رعیت برگشاد و مساجد و خواتق و بقاع خیر در آن دیار بنا نهاد و بعد از فوت ملک حسام‌الدین آن مملکت به تصرف<sup>۲</sup> سلطان شمس‌الدین والی دهلی درآمد و مدت چندگاه از توابع دهلی بود، تا آنکه نراین راجه که کافری بود بر آن دیار مستولی گشته، مدت بیست و هفت سال به استقلال حکومت کرد و چون او به دارالبوار پیوست، پسرش مسلمان شده سلطان جلال‌الدین لقب یافت و آن جناب نیز قریب بیست و شش سال لوای سلطنت برافراشته به مراد دل روزگار گذرانید و بعد از وی، یوسف شاه قدم بر مسند ابهت نهاده تا سی و هفت سال به استقلال حکومت کرد و چون سمند مرادش در وحل اجل باز ماند، پسرش اسکندر شاه به جای پدر نشسته مدتی مدید در سلطنت و کامرانی روزگار گذرانید و بعد از او، میمن شاه، ایالت آن ولایت را به دست آورده مدت شش سال سلطنت کرد و چون او عالم دیگر را منزل ساخت، باریک شاه لوای ایالت در آن مملکت برافراخت. در واقعات شیخ زین

-رحمه الله تعالی - مسطور است که رسم چند، که استماع آن سبب استبعاد و تعجب است در بنگاله واقع می شود، از جمله آنکه هر کس که به کشتن یکی از سلاطین آنجا موفق<sup>۱</sup> گردد و آن مقدار زمان که خود را بر فراز تختش رساند فرصت یابد، بی توقف پادشاهی بر او فرارگیرد و تمامی ارکان دولت اعیان مملکت و سپاهی و رعیت از [۲۱۹] روی طوع و رغبت حلقه اطاعتش در گوش کنند و غاشیه عبودیتش بر دوش افکنند و هر چند آن شخص گدای بی سروپای باشد که مثل پادشاه سابق فرمانروا گردد و اهل آن دیار بی شائبه استکبار به سلطنت او اقرار نمایند و سخن ایشان این است که ما مطیع تختیم و تفوق پادشاه بر ما جز بدین سبب نیست که تخت را گرفته بر وی نشسته است، چون تخت را دیگری گیرد بعینه مثل اول می شود<sup>۲</sup> و بعضی دیگر از رسوم عجیب غریب آن دیار در آخر این داستان سمت تحریر خواهد پذیرفت.

غرض از ایراد این حکایت آنکه، در عهد دولت باریک شاه، حبشی که در کمال فلاکت و پریشانی اوقات می گذرانید از غایت جسارت به قتل باریک شاه اقدام نموده فی الفور خویش را بر زیر تخت او رسانید و سلطنت بر او قرار گرفته ملقب به فیروزشاه شد و مدت سه سال سلطنت کرد. بعد از او پسرش مظفر شاه حبشی به حکم وراثت، بر تخت سلطنت نشسته مدت بیست و هفت سال به استقلال در ایالت و حکومت به سر برد. حسین شاه نامی که منسوب به خاندان سیادت بود، او را به قتل رسانیده بر تخت سلطنت بنشست و به سلطان علاءالدین ملقب شد و قریب بیست و هفت سال به استقلال پادشاهی آن ولایت کرد و چون آن جناب در عالم باقی منزل گزید، پسرش نصرت شاه قایم مقام پدر گشته سیزده سال در سلطنت به سر برد و بعده فیروز شاه افسر سلطنت بر سر نهاده در آن دیار فرمانروا گشت. در ایامی که شیرخان افغان حصار رهداس<sup>۳</sup> را گرفته متوجه بنگاله شد، آن جناب بعد از آنکه هفت ماه سلطنت کرده بود به اجل طبیعی درگذشت و پسرش

۱. اصل: موافق.

۲. این مطلب با کمی اختلاف در تاریخ الفی نیز آمده است (تاریخ الفی، ص ۴۱۲).

۳. اصل: هداس.

محمود شاه به جای پدر نشسته سپاه را فراهم آورده در شهر سنهٔ خمس و اربعین و تسعمایه [۹۲۵] به عزم محاربهٔ شیرخان از مقر سلطنت بیرون آمد. بعد از محاربه شکست بر سپاه بنگاله افتاده افغانان غالب شدند و محمود شاه والی بنگاله، زخم خورده از آن معرکه بیرون رفت و خود را به اردوی پادشاه ربع مسکون محمد همایون رسانیده بعد چند روز از الم آن جراحت از هم گذشت و بنگاله به تصرف شیرخان درآمد خزاین و دقایب آنجا را به تمام متصرف شد و چون همایون پادشاه متوجه آن صوب گشت، شیرخان خزان و اسباب را برداشته آن ولایت را به مغولان بگذاشت و شرح این حال به تفصیل در قضایای همایون پادشاه در مقام [۲۲۰] پنجم به وضوح پیوست.

دیگری از رسوم بنگاله آنکه، هر یک از امرا و ارکان دولت آنجا را در دیوان مکان متعین است و اعتبار و مکنتشان تابع آن مکان است، چنانچه هرگاه پادشاه ایشان اراده نماید که صاحب منصبی را عزل کند و دیگری را به جای وی نصب نماید، به مجرد نشان دادن آن شخص لاحق در مکان، صاحب منصب سابق تمامی مکنت و اعتبار و شوکت و اقتدار و همگی ملازمان و تابعان او در قید اطاعت ثانی در آیند و رسم دیگر که مخصوص بنگاله است آن است که، خرج نمودن خزاین موجب عیب و عار سلاطین آن دیار می شود و افزودن سبب افتخار و مباحات خواقین نامدارش می گردد. هرکس را عروج به پایهٔ خلافت آن کشور میسر شود، اگر بر خزاین سابقه چیزی نیفزاید یا از مخزوناتش فلسی خرج نماید به بی حاصلی و اسرافش مشهور سازند.

### ذکر خلجانی که در ولایت مندو حکومت کرده اند

جماعتی خلجانی که در ولایت مالوه<sup>۱</sup> که به مندو<sup>۲</sup> اشتها<sup>۳</sup> دارد، تختگاه مندو رایت سلطنت برافراخته به استقلال پادشاهی کرده اند، از طبقهٔ خلجانی سابق و

۱. مالوه: از ایالات مرکزی هند که از غرب به گجرات متصل می شود و مندو پایتخت سلاطین مالوه بوده است (لغت نامه).

۲. اصل: هندو.

تربیت کرده سلطان فیروز شاه‌اند. بعد از طی منشور زندگانی آن پادشاه مغفور، طغرای کامرانی به نام خود نوشته مدت مدید در آن بلاد و دیار رایت مفاخرت و اقتدار برافراشته‌اند و در عهد سلطان محمود خلجی، راناسنگاه که از جمله رایان بزرگ هند بود، به کثرت خزانة و سپاه مغرور شده لشکر بر سر سلطان محمود کشید و بعد از محاربه شکست بر جنود محمود افتاده آن کافر لعین بسیاری از ولایت اسلام را گرفته دارالحرب ساخت، چنانکه سلطان در حصار مندو نیز نتوانست بود. عاقبت التجا به والی گجرات برده از وی استعانت نمود. سلطان مظفر که پادشاه گجرات بود، امداد سلطان محمود را بر ذمت همت خویش لازم دانسته با لشکر ظفر اثر به طرف مندو به حرکت درآمد و بعد از وصول به آن نواحی، سپاه ملاعین که در آن حدود بودند فرار بر قرار اختیار کرده سلطان محمود دیگر بار به امداد والی گجرات قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاده، به استقلال بنشست، اما توابع و لواحق مندو بسیاری در قبضه اقتدار آن کافر ماند و از آن جمله است، رتن پور و سارنگ پور و تلسان و چندیری که هر یک از آن مصری است جامع.

القصة، چون والی گجرات سلطان محمود را به مقبره دولتش رسانید، بیش از یک روز [در] آن ولایت توقف ننمود و سلطان محمود خواست که آن پادشاه عالی همت را [۲۲۱] ضیافت نموده پیشکش چند بکشد و عذر مقدم او را بخواهد، والی گجرات اصلاً قبول نکرد و گفت این شیوه مزدوران است. همان روز عنان یکران را به طرف گجرات تافت، اما بعد از فوت سلطان محمود، پسرش سلطان غیاث‌الدین، چون بر ساقه دولت واقع شده بود، آن مملکت را نگاه نتوانست داشت. سلطان بهادر که والی به استقلال گجرات بود، طمع در آن مملکت کرده به اسهل وجوه حصار مندو را که در رفعت با حصار سپهر مینافام برابر و در محکمی از سد اسکندر محکمتر است، در حیز تسخیر درآورده سلطان غیاث‌الدین را دستگیر کرد و بعد از چند روز به عالم دیگر فرستاد. و بعد از آن بسیاری از ولایت مندو را از قبض کفار بیرون برد، حتی قلعه چیتور که وطن مألوف و محل مانوس راناسنگاه بود بگرفت و

۱. اصل: چتور، چیتور: شهری است در ایالت راجستان در شمال غربی هند (دایرة‌المعارف فارسی).

الآن که نهصد و هفتاد و یک از تاریخ هجرت گذشته است، این ولایت به تمام با اکثر بلاد هندوستان در حیطه تصرف حضرت پادشاه دین پرور والاگهر سلطان جلال الدین اکبر بن همایون پادشاه است و از حکام کافر، اثری در آن دیار نمانده. و قَطْع ذَابِرِ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

www.tabarestan.info  
تبرستان

## گفتار چهارم از مقاله هفتم

### در ذکر سلاطین گجرات است

و ایشان طایفه چهارم‌اند از طوایف خمس. اول این طایفه سلطان مظفر شاه است که در شهر سنه ۷۹۳ سلطان محمد شاه بن فیروز شاه، او را به ایالت گجرات تعیین نموده؛ نام آن جناب الغ قتلق بود و سلطان محمد شاه او را خطاب مظفر شاهی داده نام او را بلند ساخت و آن جناب مدت بیست و یکسال در آن ولایت به مراد خاطر سلطنت فرموده رایت مفاخرت برافراخت و چون زمان دولت او به نهایت انجامید و دست از ایالت و سلطنت دنیای بی اعتبار بازکشید در شهر سنه ثمان عشر و ثمانمایه [۸۱۸] نبیره او احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه قدم بر مسند سلطنت و سریر ابهت نهاده در سنه ست و عشرین و ثمانمایه [۸۲۶] به بنای شهر احمدآباد امر فرمود و مدت بیست و هشت سال و کسری در آن دیار به استقلال پادشاهی نمود، در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه [۸۴۷] به اجل طبیعی درگذشت. بعد از وی، پسرش سلطان محمد شاه تاج اقبال بر سر نهاده رایت استقلال برافراشت و چون مدت هشت سال از ایالت او سپری شد در شهر سنه خمس و خمسين و ثمانمایه [۸۵۵] او نیز چون دیگران دست از جهان فانی برداشت

و پسرش سلطان قطب‌الدین وارث تاج و نگین شده بر سریر سلطنت [۲۲۲] عروج نمود و مدّت هشت سال و شش ماه و نیم پادشاهی کرده در سنهٔ ثلث و ستین و ثمانمایه [۸۶۳] به عالم بقا [رحلت] <sup>۱</sup> فرمود و بعد از وی، عمّش داودخان بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفّر شاه به مرتبهٔ سلطنت رسید و چنانکه گفته‌اند:

### مصراع

سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم است

آن جناب یک هفته به آن شغل خطیر پرداخت و بعد از آن رایت عزیمت به ملک بقا افراخت و ابوالفتح محمود شاه بن محمد شاه بن احمد شاه، سریر سلطنت را به عزّ و جود همایونش آراسته و چون قریب شصت و هشت سال از عمر و پنجاه و چهار سال از سلطنت او بگذشت، قضا بساط حیات و دولتش را در سنهٔ سبع عشر و تسعمایه [۹۱۷] درنوشت، پسرش سلطان مظفّر وارث تخت و افسر گردید. آن جناب پادشاهی بود به غایت متعلم و متشرع، علی‌الدوام کتابت مصحف کرده به حرمین شرفین ارسال می‌فرمود، اکابر و اعظام و اشراف از اطراف و اکناف در زمان خجسته‌فرجامش توجه به گجرات نموده در ظلّ عنایت و عاطفتش از حوادث ایام و محنت آلام می‌آسودند. چون عمر شریف آن خسرو حمیده‌خصال به چهل و هشت سال و ایام سلطنتش به شانزده سال رسید، هادم‌الذات، بساط زندگانش را در غرهٔ جمادی‌الآخر سنهٔ ثلث و ثلثین و تسعمایه [۹۳۳] درنوردید و بعد از او، پسرش سلطان سکندر، تاج و افسر به سربرهناده مدّت دو ماه و نیم رایت حکومت برافراخت و به زخم شمشیر امرا و رؤوس سپاه از پا درآمده در عالم دیگر منزل ساخت. بعد از او برادرش سلطان محمود قایم‌مقام وی شده پنجاه و سه روز سلطنت کرد و دوران او نیز مانند دوران گل، زیاده امتدادی نیافت. بعد از او، سلطان بهادر بن سلطان مظفّر در شوال سنهٔ مذکور بر مسند جاه و جلال و سریر عزّت و اقبال صعود فرموده به استقلال در امر سلطنت شروع فرمود. خدمتش پادشاهی بود به جلالت قدر و نباهت شأن موصوف و به فصاحت بیان و سخاوت فراوان معروف؛ به علو همّت و تهوّر و وفور سخاوت و تکبّر از سایر سلاطین آن دیار ممتاز

و متفرد بود. در ایام سلطنت خود حصار مندو را با توابع و لواحق در حیز تسخیر درآورده سلطان غیاث‌الدین را که والی آن ولایت بود به قتل رسانید و مرتبه دیگر به اغوای عمادالملک، که یکی از ملوک دکن بود، لشکر به ولایت دکن کشید، اما کاری از پیش نتوانست برد. به ضرورت صلح گونه‌ای نموده به دارالملک خویش معاودت نمود و در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمایه [۹۲۱] با جنود [۲۲۳] نامعدود به طرف ولایت مالوه توجه نموده حصار چیتور را که از اولاد و اتباع راناسنگاه بود محاصره فرمود و در اندک روزی [...] را بگرفت و در همان سال پادشاه رابع مسکون، محمد همایون به سببی از اسباب، که ذکر آن در گفتار سوم از مقاله پنجم در قضایای پادشاهی مومی‌الیه به تفصیل مذکور شده، با سپاه قیامت‌اثر بر سر سلطان بهادر آمد. سلطان چون تاب مقابله و مجادله نداشت، لاجرم فرار بر قرار اختیار فرمود، پناه به حصار مندو برد و بعد از یک ماه آن حصار را نیز گذاشته به طرف گجرات گریخت. عساکر منصور حصار مندو را متصرف شده از عقب او به صوب گجرات آمدند. سلطان دل از ملک و مال موروثی برداشته با متعلقان و اتباع به بندر دیب رفت. پادشاه کشورگیر، ولایت گجرات را در حیز تسخیر درآورده قریب یک سال در آن دیار رحل اقامت افکند و بعد از آن به طرف دارالملک دهلی مراجعت نمود. سلطان بهادر باز به مقر دولت خود آمده کزت دیگر رایت مفاخرت برافراخت و در رمضان سنه اثنی و اربعین و تسعمایه [۹۲۲] در بندر دیب بر قراب نشسته با معدودی چند به قصد ملاقات حاکم فرنگ به میان دریا رفت. فرنگان چون طمع در آن بندر کرده بودند فرصت را غنیمت دانسته سلطان را ضربتی زده غریق بحر فنا ساختند. زمان سلطنتش قریب ده سال و مدت حیاتش سی و یک سال بود. بعد از وی امرا و ارکان دولت و اعیان مملکت، خواهرزاده‌اش سلطان محمد شاه را به سلطنت برداشتند. مدت سه ماه حکومت کرد؛ دست قضاتعلم تقدیر، رقم عزل بر صفحه حکومت او کشیده در محرم الحرام سنه ثلث و اربعین و تسعمایه [۹۲۳] منشور سلطنت به نام سلطان محمود بن لطیف شاه بن سلطان مظفر نوشت. آن جناب، پادشاه عیاش نشاط دوست بود و اکثر اوقات با نسوان صحبت



می‌داشت و از شرایط طرب و سرور و نشاط و حضور دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشت. چون مدّت نوزده سال بر این منوال سلوک فرمود، در ربیع‌الاول سنهٔ احدی و ستین و تسعمایه [۹۶۱] غلام حبشی که مقرب‌الحضرت بود به قتل اقدام نمود. امرا و اشراف ملکی شخصی را که منتسب به آن دودمان می‌دانند به سلطنت برداشته احمد شاه می‌خوانند، اما از پادشاهی به‌جز نامی چیزی ندارد. ولایات را امیرانش متصرف شده حکم ملوک طوایف برکرده الان که تاریخ هجری به نهصد و هفتاد و یک [۲۲۲] رسیده، سه طایفه علم حکومت در آن دیار برافراشته‌اند: اول اعتمادخان که در احمدآباد و آن حدود به ایالت اشتغال می‌نماید؛ دوم چنگیزخان که در بروج نزول نموده آن نواحی را متصرف است؛ سوم جماعت بولادیان که در پتن<sup>۱</sup> و آن سمت دست تعدی برآورده دعوی انا و لاغبری می‌کنند.

www.tabarestan.info  
تبرستان

۱. پتن = فتن: در کتب قدیم به نهر واله موسوم است از شهرهای معظم گجرات است (تاریخ الفی، ص ۷۱۶؛ معجم‌الامکنه، ص ۳۹).